



آیت الله قرهی: مسلمین به خدعه و مکر متوسل نمی شوند/ مصادیقی از مکر ذهنی

آیت الله قرهی گفت: امام معصوم می فرماید شما نه دستور به خدعه دارید و نه می‌توانید امر به خدعه کنید و نه با کسانی که نیرنگ زدند و عهدشکنی کردند، بجنگید.

آیت الله قرهی گفت: امام معصوم می فرماید شما نه دستور به خدعه دارید و نه می‌توانید امر به خدعه کنید و نه با کسانی که نیرنگ زدند و عهدشکنی کردند، بجنگید.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مشروح درس اخلاق آیت الله قرهی است که در ادامه می خوانید:

مصادیقی از مکر ذهنی

اگر انسان، قدرت کنترل فکر را از دست بدهد، دچار مکر فکر - که همان ورود به خدعه و مکر ذهنی است - می‌شود. بیان کردیم: اولین خدعه و مکر را به خود انسان می‌زنند، در حالی که توجه به این مطلب ندارد. گاهی او را به عبادتش، عنوانش، ظاهر سواد و علمش فریب می‌دهد. گاهی هم او را به این که به هر حال عاقبت به خیر می‌شوم، فریب می‌دهم، اما یک موقع چشم باز می‌کند که درون قبر است. این نوع خدعه و فریب‌ها از راه تفکر برای خود فرد به وجود می‌آید.

لذا اگر توانست خدعه و فریب را برای خود فرد به وجود بیاورد، معلوم است آن شخص به مکر زدن و فریب دیگران هم ورود پیدا می‌کند. وقتی وجود خودش را از دست داد، وقتی تصوّر کرد به توبه می‌توانم برگردم، وقتی او را فریب داد که تو مهلت داری؛ دیگر چنین شخصی دیگران را هم فریب می‌دهد.

اتّفاقاً یکی از خدعه‌هایی که خود خدا به اهل مکر می‌زند و مکرّالّله و مکرّالّله خیر الماکرین[۱]، همین است که آن‌ها تصوّر می‌کنند در قوّت و قدرت هستند و خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ رُؤُودٌ﴾[۲]، آن‌ها را به حال خودشان وامی‌گذارم.

گاه به عنوان این که من قوّت، قدرت و تفکر دارم و تشخیص می‌دهم، مکر می‌زنند. مکر ذهنی و فکری، عجیب است و دایره و وسعت آن، زیاد است. حتّی گاه به این عنوان که این اجتهاد شخصی خود من است، من انسان هستم و ادراک دارم، انسان، حرّ است، انسان هست و تفکرش، انسان هست و ناطقیّتش، او را فریب می‌دهد. مثلاً می‌گوید: بیان شده: ﴿الانسان حیوان ناطق﴾؛ پس من خودم قدرت تفکر دارم، دیگر این که می‌گویند: دست انسان نباید از دست ولیّ و حجّت خدا جدا شود، چیست؟! مگر من خودم قدرت تفکر و تأمل ندارم؟! گاهی هم به عنوان تعقل در مقابل تعبد بسنده می‌کند و می‌گوید: من خودم عقل دارم و می‌توانم. لذا همه و این‌ها مکر و خدعه و مکر ذهنی است که تفکر انسان را به بیراهه می‌کشاند و او را از بین می‌برد.

نمونه‌های بارز آن در عالم وجود، همان چیزی است که توّابین داشتند. قبل از این که به امام ملحق شوند، به ظاهر تفکر کردند. حقیقت این است که بی‌عقل و بی‌خرد بودند و خرد دینی نداشتند، اما به صورت ظاهر برای خودشان تعقل و تفکر کردند. احساس کردند زمانش نیست و فریب خوردند.

بعد از شهادت آبی و عبدالله باز به این که ما باید کشته شویم و در راه آبی و عبدالله (علیه الصّلوٰة و السّلام) تگه شویم؛ بدون این که با حجّت خدا و امام زمان خودشان مشورت کنند، دچار مکر فکری شدند.

پس این که بیان می‌کنیم مکر و خدعه و مکر ذهنی، فقط به این معنا نیست که در اموری که معلوم، محسوس، مشخص و مبرهن است که این‌ها گناه است، به وجود بیاید. مثلاً آن کسی که به امید این که به هر حال یک روزی نجات پیدا می‌کند، دست به کاری که می‌داند نارواست می‌زند، معلوم است دارد گناه می‌کند. اما کسی هم هست که به صورت ظاهر گناه نمی‌کند، اما دچار خدعه و مکر ذهنی و فکر می‌شود و به همین خاطر به بیراهه کشیده می‌شود.

عبد، با تفکر، اختیارش را به دست مولایش می‌دهد؛ zwnj& می‌دهد.

برای در امان ماندن از همین مطالب است که بارها این ذکر را بیان کردم و بیان خواهم کرد، مقید هم هستم که در اوّل خطبه بیان کنم و آن، این است: اَعُوْذُ بِاللّٰهِ rlm& السَّمِيعِ rlm& الْعَلِیْمِ rlm& مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِیْنِ rlm& وَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ یَّخَضَّرُوْنِ rlm& اِنَّ اللّٰهَ rlm& هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ rlm&. به من و شما هم توصیه کردند: ده مرتبه قبل از طلوع آفتاب و ده مرتبه قبل از غروب آفتاب، این ذکر را بگوییم و حداقل بر این ده مرتبه مراقبه کنیم و انجام بدهیم.

همزات، جنگ؛ zwnj& های نرم شیطان است که به نفوذ و براندازی از درون، به واسطه؛ zwnj& ی تفکر می‌انجامد، اما خدعه و فریب نفس، این اَعْدٰی rlm& عَدُوْک rlm& تَفْسُکَ الَّتِیْ بَیْنَ جَنَبَیْکَ rlm& [؛ rlm&]، زمینه را برای ورود شیاطین جنّ و انس فراهم می‌کند. گاه ورود آن؛ zwnj& ها از این نوع است که انسان، فریب نفس را خورده و در گناه غوطه‌خور شده، اما از طرفی دل خوش به آینده و بخشش است. و گاه اتفاقاً فریب به عبادت است، آن هم عبادتی که خود، تشخیص می‌دهد؛ zwnj& این کار را انجام بدهم، این؛ zwnj& طور باشم و

لذا شاید قید عبد که ما باید عبد خدا شویم، برای همین موضوع است که وقتی انسان، عبد شد، دیگر اختیاری از خود ندارد. البته طبیعی است بیان کردیم: ع rlm& ع rlm& در العبد، معرفت الله است، لذا طبیعی است عبودیت، با معرفت، عرفان و شناخت است. اصلاً نمی‌؛ zwnj& شود کسی، عبد بما هو عبد باشد و بدون شناخت حرکت کرده باشد.

پس آن کسی عبد است که با معرفت ورود پیدا کرده است و إلاّ آن کسی که بدون معرفت حرکت کند، امکان دارد چند صباحی جلو برود، اما یک موقعی فریب نفس و شیاطین جنّ و انس را می‌؛ zwnj& خورد و گرفتار و بیچاره می‌؛ zwnj& شود. اما آن کسی که از روی تحقیق، شناخت و معرفت، جلو رفت، در بندگی و عبودیت هم به حقیقت بنده و عبد بما هو عبد می‌؛ zwnj& شود.

آن؛ zwnj& جاست که وقتی شناخت پیدا کرد، دیگر تمام وجودش را در اختیار مولا قرار می‌؛ zwnj& دهد و در آنچه که اوامر از ناحیه؛ zwnj& ی مولا است، این؛ zwnj& قلت نمی‌؛ zwnj& آورد و اشکالی نمی‌؛ zwnj& گیرد، چون از روز نخست با معرفت، نه با احساسات تنها، جلو رفت.

اتفاقاً باز یکی از خدعه؛ zwnj& ها و مکر ذهنی، این است که انسان در برهه؛ zwnj& ای از زمان، بدون معرفت، در تعبّد جلو رود، چون عبادت بدون تأمل و معرفت، گاهی وسط راه، او را زمین می‌؛ zwnj& زند. اصلاً یک دلیل و برهانی که فرمودند: اصول دین، تقلیدی نیست و تحقیقی است، برای همین است که یک موقعی خدعه؛ zwnj& ی فکر و ذهن را نخوریم. البته آن ذهنی که در اختیار شیطان و نفس است و إلاّ در مباحث گذشته بیان کردیم: اسّ و اساس تفکر، خیر است و در غیر این صورت اصلاً تفکر نیست، بلکه ظاهرش، تفکر است و در اصل، اختیار سپردن به دست اعدی عدوّ (نفس) و دشمن بیرونی (شیطان لعین و رجیم) است. اتفاقاً این، تفکر نیست و بی‌؛ zwnj& تفکری و بی‌؛ zwnj& اختیاری است. آن؛ zwnj& چا که می‌؛ zwnj& گوییم: اختیار دست مولا است؛ چون با تفکر، جلو رفت. به این نکات دقت کنید و در این جورچین، حتماً تأمل کنید و گام به گام آن را بررسی کنید.

بعد از تفکر و معرفت، اختیار به دست مولا می‌؛ zwnj& دهد و لذا عبد می‌؛ zwnj& شود. عبد می‌؛ zwnj& فهمد و ادراک دارد که من، مولایی دارم که او قادر، عالم، سمیع و علیم است، اما من تا جلوی پای خودم را هم به خوبی نمی‌؛ zwnj& بینم، چه برسد آینده؛ zwnj& ام را. من نه از گذشته؛ zwnj& ام خبر دارم، نه از آینده؛ zwnj& ام و حتّیّ حالم را هم نمی‌؛ zwnj& توانم به خوبی رقم بزنم و هر لحظه خلجان ذهنی و فکری دارم. اما وقتی به آن مولای قادر معرفت و شناخت پیدا کردم، حالا دیگر عبد می‌؛ zwnj& شوم. لذا تفکری که در این؛ zwnj& چا این؛ zwnj& گونه امور به مولا سپرده می‌؛ zwnj& شد، تفکر حقیقی است.

اما در آن؛ zwnj& چا خدعه است که می‌؛ zwnj& گوید: تو دارای عقل و ناطقیّت (تأمل، تفکر و تعقل) هستی، خودت می‌؛ zwnj& توانی حرکت کنی. البته اصل و اساس همین است که باید با تفکر جلو می‌؛ zwnj& رفت، اما این، تفکر نیست، خدعه است که می‌؛ zwnj& خواهد به اسم تفکر باشد و اوّل ضررش به خود اوست.

آیا جواب کرامت، لجن؛ zwnj& پراکنی است؟!

یکی از خدعه؛ zwnj& ها برای اهل ذنوب علن، این است که اعلان می‌؛ zwnj& کند: تو در آینده توبه می‌؛ zwnj& کنی، نگران نباش، پروردگار عالم، ارحم؛ zwnj& الرّاحمین و کریم؛ zwnj& تر از آن است که من و تو را عذاب کند. این، فریب و

خدعه است. البته شکی نیست که او اکرم‌الاکرمین است، اما عقل سلیم می‌گوید: در مقابل کرامت او، بی‌ادبی است که انسان بخواهد کرامت او را لجن‌پراکنی کند - اولیاء خدا این‌طور فرمودند و این جرأت را به ما دادند که بیان کنیم - او، اکرم‌الاکرمین، اجود الاجودین، ارحم الراحمین و ... است، اما آیا جواب کرامت، این است که من اهانت و جسارت کنم؟!

در مثال مناقشه نیست، اولیاء خدا بیان فرمودند: مانند این می‌ماند که کسی هدیه‌ای بیاورد به شما بدهد و اعلان دوستی و محبت به شما داشته باشد و شما را در آغوش بگیرد، اما شما جواب سلام او را لعن و نفرین بدهی و فحاشی و بی‌ادبی کنی. او سلام و درود می‌فرستد، نعوذبالله شما بدزبانی و بی‌احترامی کنی. جواب کرامت کریم، تشکر است. به ما فرمودند: حتی از کسی که واسطه‌ی نعمت است، باید تشکر کنید، حضرت ثامن‌الحجج، آقا علی‌بن‌موسی‌الرّضا(علیه الصّلوٰة و السّلام) فرمودند: لاَ تَشْكُرُ الْمُنْعِمَ؛ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ [۴]؛ آن کسی از مخلوقین که نعمتی را به انسان می‌دهد و انسان از او تشکر نکند، از عزوجل تشکر نکرده است. مثلاً بعضی می‌گویند: خدا به او داده، او هم به دیگران داد، خیلی هنر نکرده است. این، در مقابل آن کسی که واسطه‌ی نعمت است، بی‌ادبی است. امام همام بیان می‌فرماید: اگر از واسطه‌ی نعمت تشکر نکنید، از خداوند که اصل نعمت از اوست، تشکر نکردید.

حالا کسی بگوید: خداوند، اکرم الاکرمین است، حالا من گناه کنم. او کرامت کرده و عقل سلیم، جسم سالم، اعضاء و جوارح سالم به من و تو داده، ما به جای تشکر، باید با گناه جواب کرامت‌های او را بدهیم؟! فکر کنید یک نفر نقص جسمانی دارد و عقب‌افتاده است، یا کسی کورمادرزاد است، یا کسی با حادثه‌ای، صورتش سوخت و اعضاء و جوارحش را از دست داد، اما پروردگار عالم به من و تو، حافظه و قدرت داد، چشم، جسم سالم و ... داده است. در مقابل این نعمت‌های او که اکرم الاکرمین است، باید چه کار کرد؟ اگر کسی درب خانه‌ی ما آمد و نذری آورد، بعد من به جای تشکر، ظرف او را بشکنم، فحاشی کنم و ...! اصلاً عقل سلیم این را نمی‌پذیرد که به کسی که نعمتی به انسان می‌دهد، فحاشی کند.

لذا یکی از موارد خدعه‌ی فکری و ذهنی همین است که به انسان می‌گوید: تو وقت و فرصت داری و خدا اکرم‌الاکرمین است. صحیح است که خدا اکرم الاکرمین است، اما آیا جواب اکرم الاکرمین که این جسم را به من مرحمت کرد، این است که با این جسم، گناه کنم؟!

خدعه و مکر ذهنی این است که او را مشغول می‌کند به این که چون خدا اکرم الاکرمین است و دنبال بهانه است تا ببخشد، در آینده تو را می‌بخشد. حالا خدا دارد به تو نعمت می‌دهد، اما تو جواب او را به صورت لجن‌پراکنی به صاحب نعمت می‌دهی! بعضی‌ها کور مادرزاد هستند و یا در حادثه‌ای بینایی خود را از دست می‌دهند، اما خدا به تو این نعمت چشم سالم را داده، حالا تو باید با این چشم در فضای حقیقی و مجازی گناه کنی و هر چه را خواستی ببینی؟! خیر، در مقابل کسی که اکرم الاکرمین است و این نعمت را مرحمت کرد، نباید لجن‌پراکنی کرد، برعکس باید به واسطه‌ی این که این نعمت را داد، تشکر کنم.

حضرت ثامن‌الحجج فرمودند: لاَ تَشْكُرُ الْمُنْعِمَ؛ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ [۴]؛ باید از واسطه‌ی نعمت هم تشکر کرد، حالا وقتی خود عزوجل این نعمت وجود را عطا کرده، نباید تشکر کرد؟

خدعه‌ی فکری و ذهنی این است که عیبی ندارد، آینده می‌بخشد، حالا تو هر کاری دلت می‌خواهد انجام بده. با گوش خود هر چه خواستی بشنو. با زبانت هر چه خواستی، غیبت، تهمت و ... بگو و دل کسی را خراش بده و چنگ بزنی. به امید این که آینده، فضل و کرم الهی هست. در حالی که این کرم الهی یعنی نعمت وجود الآن در اختیار توست. پس این، خدعه‌ی فکر است.

خدعه‌ی فکری برای به ظاهر مؤمنین

یک خدعه‌ی فکری، مانند همان تَوّابین، این است که انسان را مشغول می‌کند به این که تو هم عقل داری، تو هم تفکر داری، پروردگار عالم به تو هم نعمت عقل داده، الآن موقع حرکت نیست.

در ابتدای بحث اشاره کردم که آن کسی که تعبّدی است، اوّل از باب معرفت جلو رفته؛ چون انسان بدون معرفت، شاید

چند صباحی جلو برود، ولی خراب می‌‍ شود.

این هم باز از خدعه‍ ها و همزات آن ملعون، شیطان رجیم و هم‍ چنین خدعه‍ های نفس دون، «رلم‍ عَدُوک‍ رلم‍ تَفْسُکَ الَّتِي بَيْنَ جَنَّتِيکَ‍ رلم‍ است که انسان بدون مطالعه، معرفت و شعور، با احساس جلو برود و وسط راه او را ضربه قتی و بیچاره کند. اما عبادت با تفکر و معرفت، به راستی انسان را به عبودیت می‍ رساند. چنان عید می‍ شود که دیگر حالا چون با معرفت جلو رفته، امورش را به دست مولا می‍ سپارد. این سپردن امور به دست مولا چون با تأمل و تفکر حقیقی و با معرفت بوده، عین عقل است.

من چند مرتبه بیان کردم، باز هم بیان می‍ کنم، یقین است که مختار ثقفی با این که دل اهل‍ بیت را شاد کرد، هرگز مقامش به مقام یکی از شهدای کربلا نخواهد رسید.

برخی از مسائل به من و شما مربوط نیست و می‍ گویند: قیاس نکنید، پروردگار عالم ارحم الراحمین است، شاید با توبه و ... آن فرد را عوض کند. اما برخی دیگر از مسائل، عقلی است و دلیل و برهان دارد، برای این که من و شما مراقبه کنیم.

گاهی خدعه‍ ی فکری و ذهنی این است که او به حجت خدا، امام زمانش، امام مجتبی(علیه الصلوة و السلام) بیان کرد: الآن وقت قیام علیه معاویه آن هم با این مردم کوفه که قبلاً هم خود را نشان دادند، نیست. صورت ظاهر هم حرفش درست بود. این‍ ها قبلاً در رکاب امیرالمؤمنین(علیه الصلوة و السلام) بدعهدی خود را نشان داده بودند. لذا با چنین کسانی به جنگ معاویه رفتن، یعنی شکست خوردن. اتفاقاً به صورت ظاهر هم شکست خوردند و حرف مختار درست بود. اما نعوذبالله مگر معصوم(علیه الصلوة و السلام)، یعنی آن کسی که علم مطلق خدا و تجلی اسماء و صفات پروردگار عالم است، نمی‍ دانست؟!

به ظاهر احساس عقلانیت سر داد و گفت: من می‍ دانم این فایده ندارد و مگر انسان، دیوانه است که به قیامی که فایده ندارد، برود؟! اتفاقاً در آن جنگ، به پای مبارک امام مجتبی(علیه الصلوة و السلام) ضربه زدند و ایشان را مجروح کردند و به صورت ظاهر این قیام، ثمره‍ ای نداشت.

لذا خدعه‍ ی ذهنی برای یک عده که اهل گناه هستند، این است که امید به بخشش خدا در آینده داشته و مدام مشغول به گناه باشند. اما بعضی هم که به صورت ظاهر مؤمن هستند، به این خدعه‍ ی ذهنی گرفتار می‍ شوند که من دارای عقل هستم، نمی‍ شود جلوی عقل و تفکر انسانی را بست، انسان، حرّ و عاقل است و خودش دارای فهم و شعور و تعقل است. همه‍ ی این‍ ها خدعه و مکر ذهنی است.

لذا بعد از مدّتی مختار پشیمان شد، اما خدا نمی‍ خواست که او در بین شهدای کربلا باشد، برای همین در زندان افتاد. با این که پشیمان شد و توبه‍ اش پذیرفته شد، باز هم خداوند او را گوشمالی داد، به این ترتیب که او در رکاب آقا جان، ابی‍ عبدالله(علیه الصلوة و السلام) به شهادت نرسد.

پس گاهی خدعه‍ ی فکری این‍ طور می‍ شود. مثلاً ما که این همه داریم یابن‍ الحسن، عجل علی ظهورک و ... می‍ گوئیم، بعد از تشریف‍ فرمایی آقا جان، بگوئیم: شرط زمان و مکان و عقل سلیم می‍ گوید: این راهی که شما می‍ خواهید بروید، درست نیست و نعوذبالله به امام زمانمان اشکال بگیریم.

مکر زدن به دیگران، بعد از مکر زدن به خود است

کسی که دچار خدعه‍ ی فکری شد، چه آن طرف و چه این طرف، دچار خدعه‍ ی به دیگران هم می‍ شود. پس این یک قاعده است: چه کسی به دیگران مکر نمی‍ زند؟ آن کسی که اوّل به خودش مکر زند. آن کسی که به دیگران مکر و خدعه زد، بداند که اوّل به خودش مکر زده و حواسش نبوده است.

پروردگار عالم می‍ فرماید: «لَهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَ أَكِيدُ كَيْدًا‍، آن‍ ها پیوسته حيله می‍ کنند و من هم در برابر آن‍ ها چاره‍ اندیشی می‍ کنم و حيله می‍ آن‍ ها را بلد هستم.

این‍ قدر مکر، بد است که مولی‍ الموالی، اسدالله الغالب، علی‍ بن‍ ابی‍ طالب(علیه

الصلوة و السلام) می‍فرمایند: ﴿لَوْ لَا أَنْزَلَ الْمَكَرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكَّرَ النَّاسَ﴾[۷]، اگر اهل مکر و خدعه و فریب‍کاری در آتش نبودند، به تحقیق من مکارترین مردم بودم. لذا حضرت می‍خواهند بفمایند که من هیچگاه مکر نمی‍کنم و با خدعه وارد نمی‍شوم.

امیرالمؤمنین(علیه الصلوة و السلام) اگر می‍خواستند با مکر جلو بروند، به تعبیر عامیانه می‍توانستند سر آن‍ها را با پنبه ببرند. حالا چند صباحی هم معاویه باشد و بعد به موقع او را عزل کنند. اما حضرت می‍فرمایند: من اهل مکر و خدعه نیستم.

مسلمین حتی برای از بین بردن دشمن هم به خدعه و مکر متوسل نمی‍شوند

لذا یکی از مریضی‍های ذهن این خدعه‍ها و مکرهاست. روایت زیبایی امام جعفر صادق(علیه الصلوة و السلام) هست که راویان آن بدین ترتیب هستند: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ﴿سَأَلْتُهُ عَنْ رِلم; عَنْ رِلم; قَرَيْتَيْنِ رِلم; مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلِكٌ عَلَى جِدِّهِ اقْتَتَلُوا ثُمَّ اصْطَلَحُوا ثُمَّ إِنَّ أَحَدَ الْمَلِكَيْنِ عَدَرَ يَصَاحِيهِ فَجَاءَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ فَصَالَحَهُمْ عَلَى أَنْ يَغْزَوْا مَعَهُمْ تِلْكَ الْمَدِينَةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَغْدِرُوا وَ لَا يَأْمُرُوا بِالْغَدْرِ وَ لَا يُقَاتِلُوا مَعَ الَّذِينَ عَدَرُوا وَ لَكِنَّهُمْ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدُوهُمْ وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ مَا عَاهَدَ عَلَيْهِ الْكُفَّارُ﴾. طلحه‍بن‍زید می‍گوید: از امام جعفر صادق(علیه الصلوة و السلام) پرسیدم: دو شهر هست که اهل هر دو، کافر حربی هستند و هر کدام ملک جدا دارند و با هم می‍جنگند، بعد سازش و صلح می‍کنند. یکی از این دو پادشاه و ملک، خدعه می‍کند، می‍آید با مسلمانان عهد می‍بندد تا آن‍ها را از بین ببرد. بدون این که آن‍ها خبر داشته باشند، چون آن‍ها در مصالحه هستند. حکم چیست؟

حضرت فرمودند: برای مسلمین اصلاً نباید این‍گونه خدعه کنند. امر به این خدعه هم نمی‍توانند داشته باشند که مثلاً به آن‍ها بگویند: ما با شما شریک نمی‍شویم، ولی راهی به شما یاد می‍دهیم و مسلمین نباید با کسانی که این‍ها، فریشان دادند، بجنگند - ببینید چقدر ظریف و دقیق است، اسلام حقیقی این است -

لذا حضرت می‍فرمایند: شما نه دستور به خدعه دارید و نه می‍توانید امر به خدعه کنید و نه با کسانی که این‍ها به آن‍ها نیرنگ زدند و عهدشکنی کردند، بجنگید. درست است که آن‍ها با شما دشمن هستند و اگر شما را بگیرند، تکه تکه می‍کنند، ولی الآن به این خاطر که این‍ها می‍خواهند به آنان خدعه بزنند، نمی‍توانید این‍ها را همراهی کنید. اگر می‍خواهید آن‍ها را از بین ببرید، خودتان مستقیماً در مقابل آن‍ها قرار بگیرید.

حضرت این‍قدر عالی این مطلب را تبیین می‍کنند که نکند مسلمین دچار خدعه و مکر شوند. می‍فرمایند: شما اجازه‍ی خدعه و مکر زدن به آن‍ها را ندارید، مگر این که آن‍ها با شما جنگ کردند که شما هم با آن‍ها بجنگید.

لذا وقتی انسان به خودش خدعه کند، به دیگران هم خدعه می‍کند. اما مؤمن حقیقی این است که وقتی گذاشت نفس دون به خودش خدعه بزند، به دیگران هم خدعه نمی‍زند.

حفظ مثلث وجودی، برای رسیدن به معرفت الله

اصبغ بن نباته می‍گوید: ﴿ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ﴾؛، امیرالمؤمنین(علیه الصلوة و السلام) یک روز بر روی منبر بودند و در کوفه داشتند خطبه می‍خواندند و می‍فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَا كَرَاهِيَةَ الْعَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ أَلَا إِنَّ لِكُلِّ عَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ لِكُلِّ رِلم; فَجْرَةٌ كَفْرَةٌ أَلَا وَ إِنَّ الْعَدْرَ وَ الْفُجُورَ وَ الْخِيَانَةَ فِي النَّارِ﴾؛، مردم! اگر عهدشکنی بد نبود، من عهدشکن‍تر بودم. اگر مکر و خدعه سیاست محسوب می‍شد، من سیاستمدارترین بودم؛ یعنی طوری عمل می‍کردم که هیچ کسی متوجه نمی‍شد، چنان فریب می‍دادم که به تعبیری چند نسل بعد هم نمی‍فهمید من چگونه شما را فریب دادم. اما هر کس این‍طور فریب‍کار و عهدشکن باشد، هرزگی کرده است. همه‍ی این خدعه‍ها از فجور است (چون آن‍ها عهدشکنی کرده بودند، حضرت این‍گونه فرمودند).

از فرمایش حضرت این مطلب هم برداشت می‌شود که اتفاقاً اگر کسی به دنیا وابسته شد و اهل فسق و فجور شد، یک روزی اهل خدعه به دیگران هم می‌زنند؛ پس از اعضاء و جوارحمان مواظبت کنیم.

بعد فرمودند: هر کسی که اهل خدعه و فریب و فجور شد، ناسپاس و کافر است. آگاه باشید هر کسی اهل فسق و فجور، اهل خیانت، اهل مکر و خدعه باشد، در آتش جهنم است. باید خیلی مواظب بود.

لذا فرمودند: کسی که خدعه بزند، اصلاً از ما نیست، لا ايسر؛ می‌ماند من و غشّتا؛ آن کسی که با دغل و کاری جلو می‌زند، از ما نیست. کسی که مردم را در اموالشان و ... فریب دهد و خدعه بزند و فکر کند با این خدعه و مکر، دو تا را چهار تا کرد و ...، از ما نیست. این که بیان کردیم: اگر خدعه‌ی فردی به وجود بیاید، به دیگران هم خدعه زده می‌شود همین است.

وجود مقدّس حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (علیه الصلوة و السلام) به روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره می‌کند که حضرت به فردی که خرما فروش بود که ظاهراً خرماها را آب انداخته بود و خرماها بزرگ شده بودند، مطلبی را گوشزد می‌کنند.

این مطالب خیلی مهم است، باید خیلی مراقبت کرد. مرغ را در آب بیاندازی، تا وزنش بالاتر رود و آن را بفروشی و ...، انسان را گرفتار می‌کند. اگر لقمه‌ی حرام خوردی، دیگر تمام است و بیچاره‌ای.

من بارها بیان کردم: اگر می‌خواهید به معرفت الله برسید، اگر می‌خواهید آیت‌الله العظمی بهجت (اعلی الله مقامه الشریف) و حتّی برتر از ایشان شوید، اگر می‌خواهید مانند شیخنا الاعظم، حضرت مفید (روحی له الفداء و سلام الله علیه) شوید؛ این مثلث وجودی (چشم، گوش و دهان) را حفظ کنید. از این دهان، لقمه‌ی شبهه‌ناک وارد نشود، چه برسد به لقمه‌ی حرام. اگر رفت، تمام است. آن وقت زبانت هم بد کار می‌کند، دروغ می‌گویی، تهمت می‌زنی، غیبت می‌کنی و ... گوشت هم دلش می‌خواهد غیبت گوش دهد، می‌گوید: خوب چه شد، باقی آن را بگو، ترانه‌های مبتذل گوش می‌دهد، از صدای نامحرم خوشش می‌آید و ...

یکی از اولیاء خدا می‌فرمودند: صدای لطیف و به تعبیری دلبرانه‌ی زنانه، برای اولیاء خدا، انکر الاصوات است و حتّی از صدای حمار هم بدتر است. یعنی گوش آن‌ها قدرت تفکیک پیدا می‌کند. صدای نامحرم برایشان انکر الاصوات می‌شود و لذّت نمی‌برد. نه این که بخواهد نعوذ بالله ساعت‌ها به صدای او گوش دهد تا از این طریق لذّت ببرد. این‌ها نه تنها لذّتی نیست، بلکه حماقت محض است که همه به خاطر آن لقمه است که انسان را گرفتار می‌کند.

ما تا به آن‌جا نرسیم که گوشمان فقط آوای ملکوت را بشنود، حرف این اولیاء خدا را نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم چطور چنین صداهایی برایشان انکر الاصوات می‌شود. اما گوش‌ی هم مانند گوش آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) است که صدای آقا جان را می‌شنود و می‌گوید: چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن.

آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن مرجع عظیم الشان برای ورود به حرم، آدابی داشت و اطرافیان ایشان می‌دانستند که آقا با چه آدابی وارد می‌شود. اما یک‌بار دیدند آقا برخلاف همیشه، یک جا ایستاد و مدام زیر لب می‌گفت: چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن و اشک می‌ریخت.

نمی‌شود گوش‌ی مبتلا به حرام شود و صدای آقا را بشنود. نمی‌شود چشم‌ی گناه‌گناه‌بین باشد و امام زمان را ببیند. چشم‌گناه‌بین، امام زمان بین نخواهد شد، این قاعده است. لذا این مثلث وجودی را محافظت می‌کنند و خدعه نمی‌خورند. می‌دانند این که بگویند: یک لحظه است و حالاست و بعد توبه می‌کنم و ...، خدعه است و آن‌ها مواظبت می‌کنند.

من چقدر مدّعی هستم که می‌خواهم با این گوشم صدای امام زمان را بشنوم، با این چشمم آقا جان را ببینم، چون چند مرتبه یابن‌الحسن گفتم. احساس می‌کنم چون چند مرتبه یابن‌الحسن گفتم باید اجازه بدهند که ایشان را ببینم. اما با این چشم چه کردم؟! چه خیانت‌هایی که نکردم! نمی‌شود.

حضرت امام جعفر صادق (علیه الصلوة و السلام) فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِرَجُلٍ يَبِيعُ التَّمَرَ: يَا فُلَانُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ بِرَمْلٍ؛ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؟»؛ آیا نمی‌دانی کسی که فریب و کاری و غش در معامله کند، اصلاً مسلمان نیست. چنین کسی دارد به خودش فریب می‌زند و متوجه نیست.

ولی خدا، غذای شبهه و ناک را کثافات می‌بیند!

موسی و بن و بکر می‌گویند: «كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا دَتَانِيرُ مَصُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ قَتَرًا إِلَى دِينَارٍ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَطَعَهُ يَنْصَقِينَ ثُمَّ قَالَ لِي أَلْقِهِ فِي الْبَالُوَةِ حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غِشٌّ»؛ ما محضر باب و الحوائج، امام موسی کاظم (علیه الصلوة و السلام) رفتیم و یک مقدار دینار نزد حضرت بود، حضرت یکی از آن‌ها را برداشت و دو نیم کرد و به من فرمود: این را در چاه دستشویی بینداز تا چیزی که در آن ناخالصی هست، معامله نشود.

اگر این مطلب را یک عارف بالله گفته بود، می‌گفتیم: او دیگر خیلی تندروی کرده است. معصوم است چنین می‌گوید، یعنی این پول اصلاً به درد نمی‌خورد، آن را در توالی بیندازید و هیچ بیعی دیگری با آن نکنید، چون نجس است.

در دعای بیت و الخلاء هم می‌گوییم: «اللَّهُمَّ أَطْعِمْنِي طَيِّبًا فِي عَافِيَةٍ وَ أَخْرِجْهُ مِنِّي خَبِيثًا فِي عَافِيَةٍ»؛ آن پول هم دیگر خبیث و نجس است. عذر می‌خواهم، کسی دلش می‌آید برود کثافات را بردارد و بخورد؟! این پول هم همین است و گرفتار می‌کند. لذا خدعه و نفس و فکر این است که تو با خوردن این کثافات جلو بروی.

خدا آن مرد الهی و بزرگوار، ابوالعرفا، آیت و الله العظمی ادیب (اعلی الله مقامه الشریف) را رحمت کند، ایشان فرمودند: آسید علی نقی نقوی را که در بازار بودند [۸]، به جلسه و ای دعوت کرده بودند. ایشان فرموده بودند: من نمی‌توانم بیایم و حال ندارم. به ایشان گفته بودند: شما سید بزرگواری هستید و باید باشید، لذا ایشان را به زور برده بودند. آقا در آن‌جا حالشان بد شده بود و گفته بودند: من گفتم حالم بد است، بگذارید من برگردم. آب قند به آقا می‌دهند، آقا بدر می‌شوند، ایشان غذا نمی‌خورند و همین‌طور ایشان را بیرون می‌آورند.

بعدها، وقتی دو، سه سال گذشت، می‌گوید: وقتی غذا را می‌کشیدند بوی تعفن کثافات به من می‌خورد (حتی به لفظ گفته بودند)، می‌دیدم که گویی کثافتاتی را که از توالی آوردند، دارند می‌کشند، حالم بد شد، آب قند آوردند، آن هم بوی ادرار و بول می‌داد، حالم را بدر کرد و من را منزل بردند.

ولی خدا لقمه حرام و شبهه و ناک را می‌فهمد، ما دچار مطالب ربوی شدیم، بدبخت شدیم، گرفتار شدیم. ربا وجودمان را گرفته، اصلاً نمی‌فهمیم. جامعه و ای ما به سمت دیگری رفته است. چقدر امام و المسلمین و مراجع عظام، مانند آیت و الله العظمی نوری همدانی صدا می‌زنند و می‌گویند: مطالب بانکی ما، ربوی است. همین است که گرفتار شدیم و مطالب را نمی‌فهمیم. ما چه می‌فهمیم که آن‌ها می‌بینند، یعنی چه. ما این‌ها را داستان می‌بینیم که حق هم با ماست؛ چون ما آن چشم را نداریم و نمی‌بینیم. اتفاقاً ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم چلو و خورش و ... است. به و چه و چه می‌کنیم. اما او کثافات می‌بیند.

بعد آقا فرموده بودند: نماز میت آسید علی نقی نقوی را آیت و الله العظمی حاج سید احمد خوانساری - که اُتقیالاتقیاء بودند - خواندند و فرمودند: ایشان در عمرش یک لقمه و ای شبهه و ناک نخورد. لذا کار می‌کرد که از جیب خودش استفاده کند و از شهریه نباشد که یک موقع شبهه و ای نداشته باشد. برای همین است که حالا می‌بیند در این ظرف چیست. آن‌ها دیگر که نمی‌بینند اتفاقاً آن کثافات را با ولع هم خوردند. اما آقا دیدند.

وجود مقدس امام کاظم (علیه الصلوة و السلام) فرمودند: «فِي الضَّلَالِ مَنْ خَدَعَ لِلنَّاسِ»؛ کسی که به

دیگران خدعه می‌زنند، در تاریکی است و خودش نمی‌زنند؛ فهمد.

شاید فکر کند: من توانستم دو تا را چهار تا کنم، زیرآب او را زدم، رئیس شدم و ...، اما نمی‌زنند؛ فهمد که در تاریکی و جهل و گمراهی است.

خدایا! به اولیاء و انبیاء ما را از خدعه‌های ذهنی محافظت بفرما.

خدایا! ما را یک آن به حال خودمان رها نکن. چون ما فکر می‌کنیم داریم درست می‌رویم در حالی که باید افسارمان را دست خودش بسپاریم. «هلک من لیس له حکیم پرشده». کسی که حکیم نداشته باشد، هلاک شده است. این که فکر کند همه چیز را می‌داند، با خدعه بخواهد همه چیز بشود، بدبخت است و در گمراهی است.

خدایا! ما فقط به تو پناه می‌بریم و نمی‌دانیم، نیرنگ‌های این شیاطین، خدعه‌ها، جنگ نرم، نفوذ و ... آن‌ها زیاد است، تو سمیع هستی و می‌شنوی، تو علیم هستی، آن‌ها طوری می‌آیند که ما را فریب دهند و ما نمی‌دانیم، ای شمع و علیم، ما را به حال خود وامگذار.

لقمه را مواظبت کنیم، مابقی را دست آقا جان بسپاریم

یک راه میانبر همیشگی همین اتصال است. لقمه را مواظبت کنیم، مابقی را به خود آقا بسپاریم. خیلی مراقب باشیم، این لقمه همه‌ی ما را بیچاره کرده است - انشاءالله به موقع بحث آن را بیان خواهیم کرد -

السَّلام علیک یا مولای یا بقیَّة الله

بیان کردم: هر شب دقایقی با آقا جان حرف بزنید و فاتحه‌ای برای مادرشان بخوانید که من هم عادت دارم در خطبه‌ی ابتدای سخنرانی خودم فاتحه را می‌گیرم، چون کلید ورود به قلب آقا جان، والده‌ی مکرمه و معظمه‌شان، حضرت عالمه، نقیّه، تقیّه، حضرت نرجس خاتون(علیها الصَّلوة و السَّلام) است.

شب‌ها که با آقا جان حرف می‌زنیم، عرضه بداریم: آقا جان! به جان مادرت نرجس خاتون(علیها الصَّلوة و السَّلام) قسم دست من را بگیر تا جلوات دنیا من را فریب ندهد. برای یک لقمه دنیا ندوم، بدبخت شوم. یک موقعی چشمم را باز کنم که دیگر مرگ آمده، الموت یأتی بغتة، و القبر صندوق الأمل.

آقا جان! می‌شود یک طوری شود که دنیا را طلاق بدهم. عوض آن با خودت باشم. این ظواهر و جلوات، ریاست، مال دنیا، کلاه گذاشتن بر سر دیگران، دو تا را چهار تا کردن، فریب دادن و ... خسته‌ام؛ کرده است. گاهی هم دارم خودم را فریب می‌دهم؛ دهم که می‌گویم: اگر پول بدهیم کار درست شود، اشکال ندارد. خاک بر سر ما که نمی‌زنیم؛ فهمیم چه غلطی می‌کنیم. بعد هم ادّعای امام زمانی بودن می‌کنیم. امام زمان می‌فرماید: تو با بردن نام من، می‌خواهی آبروی من را هم ببری. چرا می‌خواهی بگویی: این امام زمانی است اما می‌خواهد با خدعه و مکر به جایی برسد؟!

یکی مانند حاج آقا حلوی(اعلی الله مقامه الشّریف) می‌زنند؛ شود که تمام اموالش را خدمت ابوالعرفا(اعلی الله مقامه الشّریف) می‌زنند؛ آورد و می‌گوید: هر چه شما دستور بدهید. یکی هم می‌خواهد به یکی وصل شود، از آن طریق به مال و منال برسد. خاک بر سر این انسانی که این‌گونه است و نمی‌فهمد شیطان و نفسش چه فریبی دارند به او می‌دهند. چه خدعه‌ی بزرگی دارد می‌خورد و حواسش نیست.

آقا جان! دست ما را بگیر که این‌قدر فریب نخوریم. ما خیلی بچه‌ها می‌ایم. دیدید بچه‌ها را به راحتی یک شکلات و ... فریب می‌دهند و گردنبد طلایشان را می‌دزدند، ما بچه‌ها بچه‌تر از بچه‌ها هستیم و خیلی فریب خوردیم. یک ریاست کوچکی به ما می‌دهند، بدبخت می‌شویم و فریب می‌خوریم. یک زمان بچه بودیم و با ماشین‌ها و خانه‌های کوچک بازی می‌کردیم، حالا به صورت ظاهر ماشین‌ها و خانه‌هایمان بزرگ شده اما داریم همان ماشین بازی می‌کنیم. آقا! نمی‌خواهی دست ما را بگیری.

آقا! ما بدون شما یتیم هستیم. بدون شما ما را می‌زنند. آقا! جسارت است، ببخشید، بالاخره انتصاب به مشا داریم و محبّ و شیعه شما هستیم، تا اسم شما می‌زنند؛ آید گریه می‌کنیم، برای خودمان فرض کردیم هر ساعت دعای سلامتی شما را می‌خوانیم (ابتدا ساعت و هایمان را تنظیم کردیم، بعد هم وجودمان این‌گونه تنظیم شده)، پس برای شما بد می‌شود اگر ما بد شویم! بد که هستیم، اما می‌خواهی در این بدی‌ها بمانم؟

آقا شما خیلی علاقه به نرجس خاتون دارید، به جان مادرتان دستم را بگیرید. بزرگانی آمدند و خاک پای مادر شما را توتیای چشم قرار دادند و توسّل و تمسک به چادر عفت مادر شما زدند.

آقا جان! به جان مادرت دستم را بگیر، آقا تا چه زمانی بگوییم بگیر؟! تا چه زمانی در مجلس خوب شوم، اما از مجلس نرفته خراب شوم؟! تا چه زمانی بینم بیچاره شدم و دوباره سر جای اوّل خودم آمدم؟! اگر به امید من هستی، محضر شما که خلیفه الله هستی، اعتراف می‌کنم که بدبخت هستم. به من نگاه نکن، نمی‌توانم، بلد نیستم، یک عمر خراب کردم، از من بیچاره چه انتظاری داری؟! اگر نفس مسیحایی شما درست کرد که کرد و الا باید از اوّل خراب و نیست شوم و دوباره درست شوم.

یابن‌الحسن! این شب و ها با این که داریم می‌گوییم دست به چادر عفت مادر شما نرجس خاتون می‌زنیم، اما می‌خواهیم به یک چادر خاکی هم دست بزنیم، دست به دامن مادر گیتی، مادر شما شویم، آن مادری که ما بین در و دیوار شما را صدا زد ...

السّلام علیک یا فاطمة یا بنت محمّد، یا قرّة عین الرسول، یا سیّدتنا و مولاتنا اِنّا توجّهنا و استشفّعنا و توسّلنا یکِ إلی الله و قدّمناک بینَ یدئِ حاجاتنا یا وحيه عند الله إشفعی لنا عندالله؛

[۱]. آل‌عمران/ ۵۴.

[۲]. طارق/ ۱۷.

[۳]. مجموعه ورام، ج: ۱، ص: ۵۹.

[۴]. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج: ۲، ص: ۲۴.

[۵]. مجموعه ورام، ج: ۱، ص: ۵۹.

[۶]. طارق/ ۱۵ و ۱۶.

۷. الکافی، ج: ۲، ص: ۳۳۶.

[۸]. ایشان هم در بازار نماز می‌خواندند، هم مغازه می‌کوچکی داشتند و در آن‌جا کار می‌کردند. یک روحانی اهل معنا و حال بودند. خدا مرحوم حاج آقای حلّابی (اعلی الله مقامه الشّریف)، یکی از ابرار الهی را رحمت کند. وقتی پدرشان ایشان را از طلبگی منع کرده بود و پیش ایشان رفته بودند، ایشان فرموده بودند: برای چه می‌خواهی حوزه بروی؟ می‌خواهی دینت را حفظ کنی، حرف پدرت را گوش بده. می‌خواهی سرباز امام زمان شوی؟ حرف پدرت را گوش بده و بعد هم ایشان علیرغم میل باطنی‌شان در همان بازار ماندند، اما خدا هم جلوی پایشان ابوالعرفا را قرار داد و بعد از شاگردان آخری آقا و از اصحاب لیل ایشان شدند.